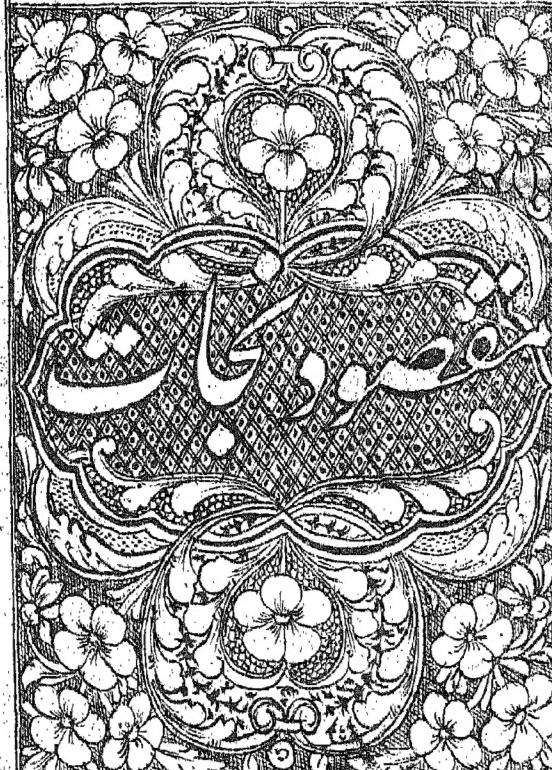


صنایع مکین و مکاتبات
فیوض و فیض و فیض و فیض

استغفر الله و رزقنا در دنیا و آخرت و رزقنا در دنیا و آخرت



از عوالم غریبه و نایاب و کمالات علمی و سید مختار حسین صاحب نقوش

در مطبعه مطهریه و مطبعه مطهریه و مطبعه مطهریه

۸۹۱۶۵۱۲

۲۰۲

۵۲۱



هدایت نامه

از آنجا که این کتاب در مدح امام المشرق والمغرب اسد اللہ الغالب علی ابن ابی طالب است عاشقان علی و مجانبان آن ولی را باید که نقد جان فروخته کتاب بزرگ خسرید فرمایند و به تحفظ کوشند بنویسند و وظیفه خود گردانند اگر کسی خواند بشنود و پیش چشم خود همه وقت نگاہ راند عینک چشم خود و اندر طفلان را بجای کریم او مایمان تعلیم دهنده زیر آگه جناب سرور انبیا محمد مصطفیٰ احمد خجسته صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ارشاد می فرمایند هر آینه کرده است اللہ تعالیٰ فضائل علی ابن ابی طالب را اینقدر که شمار او سوا سے خدا دیگر کے نہ اندیس ہر کہ بیان سازد از روی یقین یک فضیلت از فضائل او بخشد اللہ گناہان زمانہ ماضی و استقبال و پیرا اگر آید آن در قیامت بگناہ آقلین و اگر نویسد کسی یک فضیلت از فضائل او ملائکہ بر اسے او استغفار کنند تا اثر آن کتابت باقی ماند و اگر کسی بشنود و فضیلت از فضائل او بخشد اللہ آن گناہ و سبے کہ کسب کرده است از گوش و اگر کسی نظر کند بر فضائل مکتوبہ و سبے بخشد اللہ آن گناہ و سبے کہ کسب از نظر کرده باشد بعد از آن فرمود جناب رسول مقبول کہ نظر کردن جانب علی عبادت است و ذکر کردن و سبے عبادت و قبول منہ از اللہ ایمان بیج بندہ لیکن از دوستی وی و دشمنی از دشمن وی فقط

راقم الخ
سید مختار حسین تقویٰ عفی عنہ

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE521

از حدیث سید عالم شکره بر من پدید
 چنانکه کرده بهر کسی که بر علی فرمود حق
 غزوه بدر و احد چو چرخ در سیر العزم
 بودی سر نیزه ز ستم پنج پهل اندر مصان
 که نه ملک لطیف حیرت نوس راوریافتی
 بود عداوت چو در طعون را زانین علی
 گفت بهر صبر چو در راجو بعد خود رسول
 بود این عبادم نویش همم ضرغام حق
 که در محروم خجسته هیچ سال را سگ
 بر بنود روی زمین گرچه زاعدا علی بن
 بلبل باغ هزار مرتضی ام از خجسته
 زنده کرد دست لحن داد دی امیر انجمن
 کوی قفس زند علی فرمود از کسبه ازان
 شیشه سید هر کس که همراه حسین ابن علی
 هیچ ترسد ز اعدای علی آن شیر مرد
 تا آنکه روی نادم را خدا تو به قبول
 رفتی بر شمر یو احمد افضح عرب و عجم
 حال بیماری من عرض از عیسی من
 داشت بر عیسی تقوی چون حسین ابن علی
 نیست عالم جهان در شر باشم رستگار
 طفل تو بر فرق هر کس که فتنه سلطان شود
 هر چه خواهد آن سر اید خصم تو مولا علی
 لعن بر اعدای تو کرده نه چون خوشدل شوم
 بالی شیشه حسین ابن علی چون شد شهید
 کرد مدمر نفس درخوا نگاه خود ستی
 بود و عزم قضا یا نه کسی مثل علی
 زیر پیر فضل را کرده بداد ادر خلاص

فگشت عروسی حیدر صفدر ولی دلا الزما
صفاک فرمایید بران شیر خدار و در حجبنا
از اجنه کرد امیر المؤمنین متهما و غما
گر نه اهل کوفران مظلوم بنمودمی و غما
بود ممکن نه برود نیل از لکوی سشنا
فرخ نموده شمر سبط بنی را از قفا
کرد اندیشه مگر چرمی درین سخره
جانشین کردی بنعم المسلمین اولی چرا
داد بر سائل ندای بر در دولت سرا
نیست اندیشه را که بدسته خیر کش
گلشن فردوس را آید همی نه خوش افتاد
بهر خطبه گشتی بر بنبرج آن رونق فرا
آمدند در جوج و جهر قتل آن اهل ریا
یافت زیر تیغ خود آن لذت آساقبا
هر که از تائید حق حیدر را را سخ در دلا
خو اندمی گرد چاره محصور آن در دعا
گشتی بعد حمد حیدر را گم بریز نشنا
چون شود سوسی بخت گز تو ای باد صبا
گفت عبداللہ را از زمین قدم او شفا
لیک جب حیدر کردار در محشر و قبا
یافتی غیر علی تو این شرف از کعبا
آیہ القلم الذی نازل بشان تو شفا
لعن برا عدا می دین گر بر حسب تو جفا
میخورد خون در غم اوزان بدل دامن خفا
بود غم ز مصطفیٰ حیدر جو از محمد صبا
گفت آنجد حبیبی که ار عالم در قضا
از حبس چون یا علی اور گنی داد او اندا

وله كتابان واحد
الكتاب الأول في الجرب
والكتاب الثاني في

نیست از طوفان محشر امت احمد را بیم
 بهشت شد نه سوی دلبد چون درین فنا
 روز و شب شکرت پندار از دل نهی
 غم گلزار جهان قیمت نه هرگز دیگر
 آتی در گلشن اگر تفریح مرا از فرط شوق
 گر شود اسرار قوت اسرار امیر المومنین
 بود در راه خدایه سب تر اشنا با دروغ
 ز هر طاعت کار آمد نه بتوا صد بود
 ارث احمد مصطفی هم با علی تنها بود
 زرد رنگ آید نظر خورشید از خجالت مگر
 از بی تعلیم آن استد چنان عالیقه
 با علی خود را مکرر گفت نیردان بانی
 کرد نیردان نه کجا ذکر امیر المومنین
 موسی را که نموده آسمان روزی
 انزع البطین بوده صلیغ نیردان این
 هست عبادت دیدن سوی آفتاب
 قوت بازوی احمد مورد و السالون
 چه مجبان علی را بیم از نار سق
 هست مروی بودی گرد غیظ احمد کس
 شیر حق ساقی کوثر شافع یوم الحساب
 یافت هم از عرش علی تر علی عالی مقام
 شبهه بر دربان حیدر میشوید بر اکثر
 مرتفع شیر خدا هم شمع بزم دین حق
 هست این از انکه مروی عزیز تر بن
 شاه مردان نفس احمد مصطفی یا شهبان
 سر نیردان صلیغ نیردان بوده چه عجیب
 عالیه را داشت لب و چنگ زان چوشت

کشتی است را گر چه اسرار علی تو ناخدا
 محوطات بود روزی آنچنان بین آبا
 هست چون منتظر تقلید امام انقیب
 هست آن اشک غم شیر در لبها
 گل کند رباع نیرد جامه خود بر آب
 انتقال روح ممکن نه ز علم سیم
 کرد بر تو قطع نیردان جامه چو دوخت
 گر تر عشق علی المرابطه را
 فرض احمد را علی کرده اگر تنها ادا
 روی انور حیدر که ار را دیده سنا
 داشت غیر فاطمه اخلاص و در دست کجا
 هست ناطق حبیب الدایه بین تا انعام
 کرد در توبیت یاد او را نه نام ایلیا
 بهر او آمد امیر المومنین شمس النعم
 داشت چون فرحت زول علم از دوا
 بیشتر مودی از صحاب نتم الانبی
 مرکز حق حیدر که اردین را با دوا
 جاو علی شافع یوم القیامت من اس
 جز علی نه داشت یارای سخن با مصطفی
 یو گل گلزار عرفان سر و باغ اتقا
 بود بر دوش محمدر تقی را که چه پا
 موسی عمران یار د چون بهشت خود
 عیسی چمن دوش احمد شمس ایمان اضی
 مرتفع اندر رجال فاطمه اندر
 دیگر سرانند تفضیل غیبه اشقیب
 خود و گرد آن واحد دعوت آن نهاد
 داشت کاری نه چو آن خیر نامه دین

انعامی پیش حق حیدر را چه سازم رفم
 کاروان یوسف حیدر شده تا بلخ ظلم
 چون ندارد فوق در ابحار حیدر بر سر سج
 و احدا افتاد بر خیم الرسل چون کار سخت
 حاجت اهل جهان امید است بر حاجان خود
 که حق مبرور انس را از دمای شیر حق
 در میان بانی چوشت دو حصار سلمان باشد
 سنگ تهر برب بفرق نفعان افتاد از غضب
 خانه تیره یهودی منجلیه شد رهن کرد
 دشمنان! بیشتر باشد جو قلب زیند
 نشی عالم چو انشی جهان انشا بکود
 از پس احمد چوین و انس چه عالم تمام
 از علی المرقعه منسوب هر چستی بود
 از علی جان نخواست ابرت عدد و نیت مات
 نیست از افتادگی غم در دلم فوسعه بدر
 چون دهم ترجیح بر احمد علی را آنچه کم
 فاطمه بنت اسد شده عالم از شیر حق
 دیده ام حال ریاضت مصطفی با آن رفم
 گفت پیغمبر ز امت میگزارم بعد خود
 سوسه دو قبله عالم جز علی را هیچکس
 مودود گشت اخلاص امام عصر را ختم النبی
 نیست منصوص من الله جز امام اهل بیت
 نو زیدان احمد و حیدر اگر مردود و لے
 مرجع جن و ملک مسدود جمود امام
 بود غور احمد را اکنون که خدا بالای عرش
 زود و بزم رومنه شاه شهیدان از مرقه
 ارث از دو و با حضرت سلیمان گر رسید

در لغت گر مرسته آمد بجمی مقتضا
 در زمین که بلاس کرد از آن ناله در
 هست بر اعجاز همدقا در آن معجز نما
 کار احمد دنیا بد هیچکس جز مرقتضا
 حیدر صفدر مقدم هست شاید بر کبریا
 چون نه بر حق علی کرده شهادت آن ادا
 حیدر صفدر بکودانه شریحه اشش را
 گشت سائل بر بزدلی اقع خون آن بجایا
 چون علی در خانه او فاطمه را یک روا
 تا کنون در کعبه گردو صید در روز عزا
 کرد از نام مبارک بختن آن ابتدا
 مقتدی روح قبول عذرا آمد مقتدا
 چون بود منسوب از شهر و شش عالم و شایا
 داد بعد مرگ مرقه را علی گر چه سزا
 گریز خشکیده که را همچو حیدر که را
 مصطفی شمس المصطفی باشد علی بدر الدجا
 داد یک میوه ببول طالب چو مشرم پایا
 سنگ لبتی بر شکم گشتی چو غالب اشتها
 ایک کلام الله در کثرت را نادی شما
 با حبیب حضرت نیردان بکوده اقتدا
 میکند ارشاد که آن مرد کافر مطلقا
 کو بود اشنا عشر دیگر لب الم پیشوا
 هست نورشید رخشان مصطفی حیدر رسوا
 جانشین اخدر اخدر شمع بزم ارتضا
 با خاب فاطمه میدر را کرده تختدا
 هست خضر عشق سموی بنید اگر برینما
 وقف مال انبیا باشند حق استرا

الحمد لله رب العالمین
 محمد بن عبد الله

الحمد لله رب العالمین
 محمد بن عبد الله

همان احمد هست مروی که سپید درون بر زمین
 مملوین پاس بوسه گاه من سازد مگر
 باز در دهنش بنامم دانه تائب حق
 چون دعا می او بپسندیدان بگردی شجاعت
 چرا نامش آتش غیری را اگر سپید بود
 که کند تقلید سپید دیگر را جز بعلی
 که بی اعدای حیدر را خدا کرده نجی
 دشمنان مرتضی را چه بود حاصل ز ریش
 نام پاک بنجین کرده رفتم چنان کنند
 همچون لایع چون تقلید حافظه کنند
 چه حقیقت کیمیا دارد در بروج قبول
 کیست در عالم که محتاج حیدر آن بود
 خوش نه چون بقتل خود سپید شد شدی
 میویند قطب الاقطاب اورا اعدای علی
 چون شود کاهیده نه بر جریخ ماه چاره
 قلب مومن را از ان عرش خدا گفتا بجای
 خود از لبت مرتضی دارد از ان گردد سپه
 تو به آدم را طفیل مرتضی گشته قبول
 سبب بر من بزرگ فضل خدا که فوین
 هست ممدوح تو حلال جهات جهان
 فاطمه در چشم ازیزدان چو گردو سنجیت
 آستان مرتضی را دادیزدان آن شرف
 زان غصه فریق از گردان نشد جانبر کس
 از معاویه چو کرده سبب حسن ابن علی
 هست مروی چون ظهور مژدی ناوے شود
 این قصیده را بگردم نام مقصود نجات
 هرگز نگر اگر بخشش امت احمد شده

از زمیند لایع حاضر به نفس موده شمر
 بوسه دای زان محمد رگ گوی دگر با
 شد اگر سوسه نجف بر پیر در سخت رسا
 زان سبب نام حسن ابن علی شد نجف
 بعد از محمد مصطفی هست او را مایه گویا
 بهر که اورا نه از سادات گشته آن
 هر چه میخواهند حق میکردن یا منت نیا
 گر بود نه پاس لایع مطلقا با ملت
 دیده بر دیوار درام مردان را در و با
 نیست بے تائید حیدر و اندان این دنیا
 کوه را فرمودی از فیض بگر حیدر طلا
 از علی المرتضی دارند گر چشم آفتاب
 بود از جان جهان اورا چو آنجا ملتقا
 هر که از روی حیدر بر لب فرمود انتفا
 در فراق حیدر بر صفه اگر دارد اس
 چون ولای مرتضی زیزدان در کرد و اس
 مشک طبت مشک چین مشک ختن مشک
 قبله حاجات چون اورا نه اند صفا
 سومی دیگر نه سوامی مرتضی دار دهر
 از زمانه دارا نرسوده نه دل را ما دعا
 هست مروی در قیامت به ملک گرد و با
 قیصر و خاقان بران باشند و اجم جیسا
 هم نبردی را به نجف از وی که سودای خدا
 بود خود از مصلحت خالی نه آن کاه حجا
 احضر و بامردان روح الامین بر دیوار
 من قرادح العلی المرتضی علم نجف
 خادمان بختن را نیست از دوزخ نجات

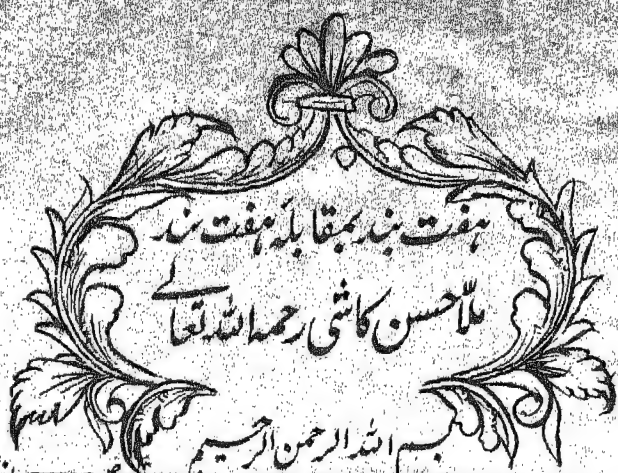
مقصود نجات
 صاحب زین العابدین
 از شیخ الاسلام
 در شهر کربلا
 در روز عاشورا
 در سال ۱۰۰۰

بامقتدره خیر و کرار این دایره بود
چون طیفیل مرتضی حیدر خلیل الله پناه
بودی لائق نظام حق عملی اول اگر
پیش تو خواند قصیده مدحیه مداح تو
شوق را گشت بنی شد بر فلک اگر چه قصیده
کرده امداد یونس داده او را سخبات
هست از وقت شهادت نه غم آل رسول
چرخ سپید سازند او را فرج بی آری خورش
اشقعات در جهان سازد جو با صبر و صلوة
مرتضی اعلی نباشد زان پس ختم الرسل
ام حسب آیه زان خواندی سر بسط بنی
چون ز عالمگیر نعمت خان عالمی کردی خوش
فرق را پاک کرده شوم سوی خیمت را بهیشتاب

بیش دکم هر چه دهر یزدان بسازد انصاف
کرد آتش را با بر اینیم یزدان الطفا
عزل او را از برات احمد بطور دی چرا
جام کوثر در صله از تو بخوابد ساقیا
کرد از حکم تو رحمت بر فلک حیدر ذریه
کرد چون در اطنین مای یادای حیدر تر
هست مروی کردی بر آل نبی آدم بکا
هر که زانوی خاص رب نباشد مشک
جز حسین ابن علی پیدا که شد دیگر گدا
همچو دوش مصطفی آن یافت جای مرتقا
یو ذرا صاحب کعبت هم عجیب آن ماجر
دوستان مرتضی را این نباشد اقتضا
اندرین نه ساسی باید بیا شوق التوا

طه قال انتم و صبیحنا
بالعصر و الصبوة ۱۲

فری چون کوکونان محتار نه باشد بیابان
هست آن بر سر وقامت مرتضی گردن



<p>السلام ای آسمان ملت و شرع مبین موشی طور امانت سر در هر دو جهان روغن قندیل کعبه رونق بیت الحرام نوع طوفان قیامت کشتی امن و امان بانی شرع محمد مثل اهل ضلال حاجه زار دزدان خویش بادشاه سلطان بازوی حتم الرسالت ناصر دین خدا سابق الاسلام مغز آیه و السابقون هر چه خیر و شر شود بر ارض روز و شب عالم قاصی الحاجات مثل آدم و حوا و تنو از حدیث مصطفی شاه شاه طاهر بما از برگ جان قوی باشد قبرین تر خدا</p>	<p>عرض دولت مصطفی را در حرم بالاشین عیشی جبرخ ولایت از خدا هر دم قرین بوکل گلزار ایمان نیز سر و باغ دین آیت رحمت جوا احمد هم شفیع المذنبین جانشین مصطفی اعظم ابر المومنین دست حق مشیر خدا افضل امام المسلمین واقف سیر محمد هم امام اولین جانب دو قبله ساحه جدرین العابدین عرض ای سلطان دین از تو مهیلا در زمین فاطمه را منعقد فرمود به عرضش برین بودی پیدا آن زمان که بود آدم باو طین نخن اقرب آیه در قرآن شاه پیرین</p>
---	--

همه بان نه بر تو چون دادم رسول الله بود
گردم و لحیم تو در عالم رسول الله بود

<p>طاهر جان ای خدا در نهنگ کشند قلنس از روایات صحیح ظاهر انسون از علی کرد بینائی عطا او را خدا نه دو جهان پرسد از من رخ احدی این بچرخ بچمین</p>	<p>سوی صحرا ای کفایت بر در تو دارم هوس بود نه محبوب محبوب خدا را هیچکس کرد نابینای چشم خود ز دامنش چوس که ترا کرده سوا سوسه حیدر صفدر عوس</p>
---	---

هست این هم دارد عشق شمشاه نجف
بودی هر دم نام یزدان بر لب پاک علی
داد سلمان را را فانی از اسد فیض خدا
بر نشستی نه بمصومین شاید تا کنون
عاشقیران و غار چون بود زان مصطفی
جز در پاک علی ماران نه اسد خدا
چون بود خورشید روشن اینقدر نه بر فلک
مشرق و مغرب بود دو گام فرس تیر او

روز و شب بیفا ناله می سازد جرس
گشت از ذکر خدا غافل نه چیکر کینفس
بزرگانش رفته هر گس اسد علی فریاد جرس
سرازان حسرت بهر دو دست می کنند کس
پای در غزوات هم از سهونه بهنادی پس
هست این در ویش چیکر بود پاک علی پس
هست از نور رخ مولا اگر چه مقتبس
گر علی در عرصه کیتی می تازد فرس

نیت مثل چیکر صفدر رسول کردگار
العلی منی انامنه سگفته بار بار

عش را چون در خور یابیت نه داور یافته
قرب باینزدان زیاده داری از احمد مگر
زان ترا ما مور کرد یزدان تبلیغ برات
تا قضا کرد نماز تو نه رجعت کرد چون
پای تو بردوش احمد یابی اوبالاعرش
از عجبی دست اگر تیغ از خدا سے ذوالمنین
کرد بر ازواج خود احمد طلاق تو مباح
نفس بر مرصعات یزدان چون نهال فزونی
کرد و انجم از انازل خدا در شان تو
بر خلافت کسبت تو بعد ختم الانبیا
گفت اشد از علی الکفار خود یزدان ترا
چون رسد عرفی نه بعد مرگ نزد تو شبها

زان تو خود معراج بردوشن هم میر یافته
مصطفی بیرون پرده با تو اندر یافت
باجیب خود ترا یزدان چو همسر یافته
حکم تو بر جرح چارم شاه نماور یافته
رتبه معراج زان اسد علی توحید بر یافته
آبر از احمد و یزدان بر این بر یافته
اختیاری زین نه بهتر آن چو دیگر یافته
زان لی آرام از احمد تو بستر یافته
بر فضالت دشمنانت را چو اکثر یافته
دال عشاق تو دو آیه مکرر یافته
کافر آقن چون ترا در جنگ خمیر یافته
کرد طفیل عشق تو بر مهر مقدر یافته

هست ای محمدا را رنجیب دل تو این مجب
باشی تو در چند مولای تو در ملک عرب

مخلیل کعبه ایمان لبان مصطفی
محکم کجی ترا گوید چو ختم المسلمین
لب را نه از شیر مادر ساختی هرگز تو تر

بانی اسلام بنیاد مکان مصطفی
کفر دایم فسوق دانستن میان مصطفی
نوش فرمودی نه تا آب دمان مصطفی

چنان که است خوان نیست که در زبان باری
 کرد و توانا حاکم اشیا را چون خود شما
 سری تو است نه مخاطب روز و شب گوید پس
 هستی واحد تو و احمد و اگر بنیاد رکنی
 و اسی آن نسبت به احمد هر چه بار و آن از کلمه
 ساکنان چرخ تحت تو دهند سویت ندا
 بشوای دین از صلب تو پست گشتند شما
 زوش بر عرش علا فرمودی با اتم طسام
 در محاذیت بود دیگر را عود قسام گفت

یا ستم مصطفی اول ز خوان مصطفی
 است دریا بین ماطن از زبان مصطفی
 آمدی یوسف توئی در کار دان مصطفی
 هست اهل آن به نزد عاشقان مصطفی
 هست بر طریقین ثابت از میان مصطفی
 نیز اعظم توئی بر آسمان مصطفی
 یازده مثل تو اندر خدا ندان مصطفی
 گشت چون بر عرش یزدان نیز آن مصطفی
 جز تو چون بوده در دیگر از دوان مصطفی

روح من
 در این
 صحن
 است

کن چشم لطفت تا نایک نظر موسوی کن
 تا در رحمت کشاید خود خدا بر روی من

دوش احمد زیر پایت یا امیر المؤمنین
 دادی سائل را جو خاتم در کوچه امصطفی
 بود حاتم را قدری در سخا پیش اگر
 زنده محمود حاصل با ایاز آید بر آن
 در نا اکر م لقا گوید چو در قسرا آن خدا
 خلقی بیخوف و خطر شام چو بر جای نبی
 حضرت یزدان ترا واد آن شرف که کند
 بر دی در هر مری که از حضرت یزدان دعا
 شد در باب خلافت از آسمان نخی نزول
 چو قارون را گدایان چو آید در خیال
 از فراق تو نهایت آمده محضار تنگ
 حضرت یزدان به جتن و انس در خم غایب

اسطی تر از عرش جایت یا امیر المؤمنین
 کرد خود یزدان شایسته یا امیر المؤمنین
 ظاهر از قرآن بنایت یا امیر المؤمنین
 گرفت ظل بهایت یا امیر المؤمنین
 دان نه مقصودی سوایت یا امیر المؤمنین
 کرد در آن مدحت خدا بیت یا امیر المؤمنین
 قیصر و خاقان گدایت یا امیر المؤمنین
 کرد جایت حق دعا بیت یا امیر المؤمنین
 خاص در دولت سرایت یا امیر المؤمنین
 اگر غنی ساز و عطا بیت یا امیر المؤمنین
 خواهد از یزدان تقایت یا امیر المؤمنین
 متهم کرده و لایست یا امیر المؤمنین

شکوه قال الله من
 نشتر فی القدره ابتکار
 در مقامات اند

کرد یزدان زان قیصر جنت و نارا ترا
 بود جز کار خدا و دیگر نه چون کار ترا

ای توانم روح تو آن که شایان شمت
 است ندان تو حیدر پیدای زبان کبریا

ز آنکه در قسرا آن خود یزدان شایان شمت
 مطلق ز ملکین که آن شام از دیوان شمت

چه حدیث مصطفی را ذکر در وصف اگر
دره الناج شمشادان عالم میشود
چه بحسن تورا رسد یوسف اگر ای شاه حسن
بر درت از کاسه خورشید شادام را
زرد رنگ آید نظر خورشید چون نه بر فلک
پیش قهر تو چه رتبه قصه قیصر بود
چون ترا گویم نه فخر حضرت آصف شها
بر فخر و شرف نفس را چون تونه بر مرقی حق
از چراغ طور روشن چون نه خاندان بود
و ده زخوان خود نصیب ای شمه کونی مکان

در کتاب الله سه صد آیه در شان شماست
گوهر نایاب آن شما که از کان شماست
یوسف مصری بمصرت از غلامان شماست
کاسمان هم بر درت از یک گدایان شماست
گرچه آن نجابت زده از روی تلبان شماست
طائر صدره اگر چه مرغ الیوان شماست
حضرت ختم الرسالت گریسمان شماست
حضرت خلاق عالم گرچه جانان شماست
ژانکه محزون فاطمه شمع شبستان شماست
گر سینه مختار شما با فضل خوان شماست

باتو بایر کورد در دستان دشتن
چندای عیسی مرا بیمار تو ان دشتن

ای چرخ طوریان اهل عالم را امام
سرمه چشم اهل نیش موسی طور گریه یا
کیست مثل در جهان ای عینک عین یقین
باب شهر علم احمد استاد جبرئیل
هم برادر هم وزیر مصطفی هستی شما
یوسف مصر جمال و موسی طور حلال
گوهر در یاسه عظمت لعل کان کریمت
ایلیق ایام را بعد امام المسلمین
آیه الیوم المکملت لکم نازل شده
هم سخاوت هم شجاعت ای امیر المؤمنین
مطلع دیوان عالم مقطع اشعار حق
نبیست مدح تو شما کار بشیر زانکه خدا

آفتاب آسمان دین بس خیر الانام
عیسی چرخ اهل دانش خسرو عالم مقام
خوا بکا هست فرش احمد مولد بیت الام
عالم هر یک زبان هم قاضی باز و حجام
نسبت مارون بداری بابنی تو لا کلام
مهر سپهر احتشام و مهر اوج احت
خسرو ملک ولایت نور رب ذوالکر
داد شما حضرت دین یار یافتم
کرد احمد باتو چون کار رسد
کرد بر تو حضرت خلاق عالم ختم
عالم علم لدنی شافع روز قیام
در کلام خود ترا امداح شما و السلام

چون شدی بروش ختم المسلمین تو جاوین
رفت خود دور از یاد تو نمود عرش برین



حوال مصنف

مصنف کتاب ہذا اولاد شامزادہ موسیٰ مہر قح ابن امام محمد تقی علیہ السلام سے ہیں اور ہندوستان میں مورث اعلیٰ انکے سید عبداللہ قحی آئے جنکے بیٹے سید زید جو سید ساہو کے رشتے میں بھائی اور داماد ہیں اور انکی اولاد تمام ہندوستان میں منتشر ہو اور کشتہ سے اور مولد مصنف کا موضع مصطفیٰ آباد عرب بڑا کانون ہو کہ قریب اسی کے موضع سی بابا نامہ سال مصنف کا ہے اور سادات دونوں موضع کے یک جہدی اور دونوں موضع ضلع فیض آباد پر گئے مشکلی میں واقع ہیں اور بالفعل مصنف بمقتضا سے آب و خورش شہر اوہ محلہ میران پورہ اپنی سرسبز ال میں بود و باش رکھتے ہیں اور سرال والے سید علاؤ الدین ماہر و جعفری وصالی خراسانی کی اولاد سے ہیں اور مصنف اپنی والدہ کے ناموں جناب شیخ محمد نعیم صاحب مرحوم و مغفور سے پہلے تلمذ رکھتے تھے جنکی تاریخ وفات یہ ہے

تاریخ

رفت زین دنیا سی فانی چون نعیم لود در باغ سخن خوش بلبلی ت در تنظیم آن طبع فصیح من چو گویم وصف ذات پاک او سال تار تیش فلک گفتا کہ بای	شد دل منم درین مائیم دو نیم شد سبک زین باغ چون بونسیم خاص در تار سنج امثالش عدیم الکریم ابن الکریم ابن الکریم شد نعیم بحق بجنات النعیم
---	--

اور اب انکے چھوٹے بھائی جناب شیخ محمد نعیم صاحب سے تلمذ رکھتے ہیں اور وہ لکھنؤ میں شاعر ہوتے چلے آتے ہیں چنانچہ انکے ہجاء مجرب جناب شیخ غلام اشرف صاحب متخلص و تناسخ اپنی مثنوی حسن جو بہرین بطور مناجات کے خدا سے شکر عرض کرتے ہیں

است خاک روی بہ دریا سے علوم	نسل پاکم از جلال الدین دوم
-----------------------------	----------------------------

قطعه تاریخ وفات نیزنار علی صاحب مرحوم مری مختار از مختار	
بندر جوین کوهر کرم کی	از هو سق سق قرین نثار سق
کمانت سق سق سق سق	بیا عیدین برین نثار سق
قطعه تاریخ وفات میان بی بخش مرحوم از نیم مرحوم	
میان رخ کرده حیات و کمر نا	شکسته سخن جان سیرین سیرین
بطفاش ملک گفت سال و فاش	بگو با سق بیا بنی بخش مر دند
قطعه تاریخ ولادت بر خور وارسید نثار حسین عرف بهیکه لک	
خلف مختار از مختار	
نثار آن مالک خراسان کرم	کر کرم مجیدین و کرم خوشی ست
روز چهارم داو لیدین نثار	روز و مولود این سعید صبی ست
شد چو این مهربون بزرگ چل	گفت بافت سق سق سق ست
قطعه تاریخ ولادت بر خور وارسید نثار حسین خلف مختار از مختار	
چو مختار جوین ماه ذیقعد و نو	تولد هوا مهر سیکر سیر
لکسی از سر هوش تاریخ سال	پیر صورت ماه انور سیر
رباعی سنار در بیا صبا کب	
غرق خون بد دل نه سبیل کرده یاری نشد	فرق به فرق کرد آن تاج سیر داری نشد
قطره بنیان که در اطنین صدق خود نشد	در شد اما شک چشم عاشق ناری نشد
رباعی لطیف خلف نثار	
این دل آرزو ام نهاد و دل از یاری نشد	قاتل باو لبر ی شد لیک دل داری نشد
بدر کامل کاست از رشک جبین باهر و	شد لیل اما چه حاصل ابر و یاری نشد
رباعی شریف خلف نثار	
کار من آخر شد و آخر من کاری نشد	مشت خاک من غبار کوچه یار سق نشد
سالم خون جگر در ناف آهوشد گره	شک شد اما چه حاصل نال خسار نشد
خاتمه الطبع	

الحمد لله و الله که رساله مقصود نجات به ماه جون شمس با ختام رسیده فقط

محمد باقر

१२०२

१९१५०१२५

This book was taken from the Library
on the date last stamped. A fine of
1 anna will be charged for each day
the book is kept over time.

۲۲۰۲	۸۹۱۵۵۱۴۲
۵۲۱	
مقصود بنیات	

Date	No.	Date	No.